



در افغانستان چه میگذرد!

بیانیه بین الملل چهارم درباره افغانستان

حق استفاده از آب را به اجاره می گذاشتند ، بذرو وسایل ابتدایی کشاورزی را تهیه می نمودند و در مقابل دو سوم محصول سالیانه دهقانان را طلب می کردند . بخش سرمایه داری در کشاورزی به اسطه کشاورزی صادراتی در اواخر دوران قبلی توسعه یافته بود .

بخش وسیعی از تولید معیشتی کشاورزی (گندم) بر روی زمین های دیم صورت میگرفت . درصد متناهیی از جمعیت روستایی هیچ زمینی نداشت . حتی دهقانان فقیری که صاحب چند جریب زمین دیمی بودند ، برای تهیه بذر و وسایل کشاورزی ناچار به گرفتن وام بودند . در عرض دهقانان مجبور بودند تا نیمی از محصول خود را به زمین دازان ثروتمند تحویل دهند . همچنین دهقانان مجبور بودند برای پرداخت مخارج دیگر وام بگیرند یا مزارعی برکتشان را به رهن گزارند . مثلا برای پرداخت " شیر بهای عروس " که مقدار آن بیش از آن بود که یک دهقان با سطح پائین کشاورزی معیشتی بتواند پس انداز کند .

بعلاوه ، کشاورزی دیمی کاملا بستگی به باریدن باران داشت . باین ترتیب دهقانان کوچک و بشدت استثمار شده در خطر قحطی دائم قرار داشتند . قحطی به مالکین بزرگ امکان می داد که از موقعیت بهتری جهت احتکار ذخیره های غلات برخوردار شده و زمین های جدید نیز بدست آورند . همانطوریکه در سال ۱۹۷۲ اتفاق افتاد .

بین روحانیت سنی ، مالکین بزرگ و رهبران جوامع روستایی روابط بسیار نزدیک وجود داشت . تعداد ۸۰۰ / ۱۵۰ ملا از طرف حکومت پول دریافت می کردند (بوسیله نمایندگان محلی دولت که به زارعین ثروتمند وابسته بودند) و آنها همچنین از دهقانان هم هدایایی دریافت می نمودند . بسیاری از آنان ثروت قابل توجهی داشتند .

در کشوری که از بقیه دنیا جدا مانده بود ، وسائیل ارتباطی ناچیزی را دارا بود ، در کشوری که وابستگی دهقانان به " اربابان " شدید بود و جامعه روستایی تنها کانون ارتباطی برای بخش عظیمی از جمعیت بود ، اسلام در حیات اجتماعی و فرهنگی آن نفوذ وسیعی پیدا نمود . ملاها از این لحاظ ، قدرت و اعتبار قابل ملاحظه ای کسب نمودند . بر همین ساختارهای اجتماعی یک شبکه موروثی از

۱ - هنگامیکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ج - د - خ - ا) در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ قدرت را بدست گرفت ، افغانستان یکی از عقب افتاده ترین کشورهای دنیا بود . جامعه افغانستان وسیعاً روستایی بود . از جمعیت حدوداً ۱۵ میلیون ، تنها ۱۵ درصد شهرنشین شده بودند . بقیه از کابل ، با ۷۰۰ / ۰۰۰ سکنه ، تنها دو شهر با جمعیت بیش از ۱۰۰ / ۰۰۰ نفر وجود داشت . ۱۴ درصد جمعیت هنوز خانه بدوش بود .

جامعه افغانستان هنوز در زیر یوغ ساختارهای اقتصادی - اجتماعی پیشا سرمایه داری قرار داشت . بقای این ساختارها و وزنه های که حفظ کرده بودند ، مستقیماً به انزوای افغانستان و عدم آبادی واقعی کشور بستگی داشت . معهداً ، گسترش تجارت و جذب تدریجی اقتصاد افغانستان در بازار جهانی سرمایه داری در طی چند دهه اخیر ، جریان تغییر مالکیت شبه فنودالی به شبه سرمایه داری را به حرکت آورد . این مساله منجر به رشد نابرابری های اجتماعی در روستاها و تسریع مهاجرت دهقانان فقیر بسمت شهرها گردید . بعضی از آنها جذب طبقه کارگر نو ظهور شدند (حدود ۱۵۰ / ۰۰۰ کارگر بکار در کارخانه ها و ساختمان سازی اشغال دارند) . اما بیشتر آنها در میان اقشار شبه پرولتاریا که در شهرها افزایش می یافتند بلعیده شدند . دهها هزار کارگر به ایران ، پاکستان یا کشورهای ساحل خلیج فارس مهاجرت نمودند .

علاوه بر بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی سنتسی ، در شهرها بویژه در کابل قشری از مستخدمین دولتی ، افسران ارتشی ، تکنسین ها ، مهندسان ها ، دکتورها و معلمین شکل گرفت . آنها بزودی با فقدان موقعیت های حرفه ای و رکود اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی منتج از انحصار قدرت توسط زمینداران بزرگ و خاندان سلطنتی روبرو شدند .

در روستاها زمینداران بزرگ تقریباً قدرت مطلق را در اختیار داشتند . ثروتمندترین زمینداران نقش رهبران جامعه را در دست گرفتند . آنها بوسیله نظام مزارعه ، اجاره و نزول خواری کنترل خود را بر دهقانان حفظ می کردند . و مامورین دولتی را با رشوه میخردند . تمرکز مالکیت بر روی زمین های آبی بسیار بالا بود . مالکین زمین را اجاره می دادند

وجود داشت، در کشوری که تنها معدودی از مدارس در خارج شهر قرار داشتند و میزان مرگ و میر اطفال در آن بالاترین درصد را در دنیا داشت، صاحبان قدرت حاضر به چشم پوشی از مقدار کمی از امتیازاتشان نشدند.

به این ترتیب داوود حمایت آن اقشاری را که امیدوار بودند اصلاحات بورژوازی موقعیتشان را بهتر خواهد نمود از دست داد. بعلاوه داوود با مخالفت بخشی از ملاها، که از هرگونه رشد نهادهای تمرکز یافته بدلیل کم شدن قدرت خودشان در بیم بودند، روبرو گردید.

در اوایل ۱۹۷۵، داوود یک دیکتاتوری واقعی را تحمیل نمود. در همان موقع، رژیم او خود را به ایران نزدیکتر ساخت. در آوریل ۱۹۷۵، داوود قراردادی را با شاه ایران امضاء نمود که تقلیل وابستگی افغانستان در تجارت با اتحاد جماهیر شوروی را هدف قرار داده بود. بر طبق آن قرار داد ۲ میلیارد دلار بمنظور ساختن خط راه آهن میان هرات و بندرعباس به او ارائه می شد. ساواک کمک خود را جهت سرکوبی مخالفان رژیم داوود پیشنهاد نمود. با کشورهای عربستان سعودی، کویت، مصر و حتی پاکستان رابطه برقرار گردید. با پاکستان درباره پشتوستان توافق بدست آمد. رژیم برای تعلیم افسران در مصر و پاکستان برنامه ریزی نمود. در سال ۱۹۷۷ داوود با ایران بر سر تقسیم آب رودخانه هیرمند به تفاهم رسیدند. پیشنهادی که در گذشته مخالفت بخش قابل ملاحظه‌ای از افسران ناسیونالیست علیه ظهیر شاه را با خود به همراه آورده بود. داوود برای سپتامبر ۱۹۷۸ قصد بازدید از ایالات متحده را داشت.

امریالیسم آمریکا و متحدینش در منطقه بدنبال افزایش نفوذشان در کشوری بودند که از زمان جنگ جهانی دوم توسط بوروکراسی شوروی در موقعیتی مشابه کشور فنلاند در نظر گرفته می شد.

معهدا، رژیم داوود هنوز روابط نزدیک خود را با اتحاد جماهیر شوروی حفظ نمود. پیمان همکاری ۱۲ ساله در آوریل ۱۹۷۷ منعقد گردید. شوروی مهلتی ده ساله جهت پرداخت بدهی ۱۰۰ میلیون دلاری افغانستان قائل شد و پرداخت ۵۰۰ الی ۶۰۰ میلیون دلار بعنوان کمک به آن کشور را تعهد نمود. همزمان با آن خریداری تقریباً تمامی گاز طبیعی افغانستان را عهده دار گردید. علاوه بر آن شوروی به تعلیم درصد عظیمی از افسران ارتش ادامه داد.

همراه با تعمیق بحران رژیم، سرکوبی اعضاء، د.خ. ۱. و افسران ناسیونالیست هم تسریع گردید. در ۱۷ آوریل ۱۹۷۸، میر اکبر خیبر، روشنفکری که از رهبران اتحادیه ها کارگری و عضو د.خ. ۱ بود ترور شد. دو روز بعد هنگام تشییع جنازه او، تظاهراتی با شرکت ۱۵۰۰۰ نفر برپا شد که بسوی سفارت خانه آمریکا حرکت کرد. رژیم دستور توقیف رهبران د.خ. ۱ را در عکس العمل باین بسیج صادر نمود.

ایلات و عشایر تحمیل شده بود. تشکیلات قبیله‌ای هنوز هم میان کوچ کنندگان و ایلاتی که در کوهستانهای مرزی افغانستان و پاکستان بسر می بردند وجود دارد. باین ترتیب زمینداران و روسای خانه آنها و قبایل به هم پیوند خورده بودند.

بعلاوه، پراکندگی های نژادی و قومی هنوز وجود داشت و به جامعه افغانی شکل می داد. پشتوها که قریب ۴۵ درصد کل جمعیت را تشکیل می دادند، بزرگترین گروه قومی بودند. پشتوها غنی ترین زمین ها را تصرف کرده بودند و بازارها را در تحت کنترل داشتند. "حاکمیت پشتوها" بطور واقعی وجود داشت.

اقلیت های اصلی، که بدرجات متفاوت تحت ستم بودند، از تاجیکها، هزاره ها (که شیعه هستند)، ترکمنها و ازبکها تشکیل می شدند.

تداوم تقسیمات قبیله‌ای به استحکام قدرت محلی و متنفذین کمک نمود. همراه با تقسیمات نژادی و قومی، تقسیمات قبیله‌ای معرف مانعی بر سر راه مرکزیت دادن سیاسی کشور نبود. همانطور که تمام تاریخ افغانستان نشان داده است، این تقسیمات می توانستند، مجراهایی برای جنبش هایی شديداً ضد "حکومت کابل" شوند.

در یک چنین جامعه ای، مساله ارضی به دهقانان نقش مهمی در انقلاب دمکراتیک محول می نماید. شرایط باین صورت می باشد هر چند که برای پرولتاریا گرد آوری سیاسی توده های دهقانی بدور خویش جهت پیشبرد وظایف دمکراتیک تا به آخر و تضمین فراوریدن انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی، یعنی جریان انقلاب مداوم، ضروری است.

در ژوئیه ۱۹۷۳، محمد داوود بمنظور حفظ قدرت خاندان سلطنتی، سلطنت لوزان ظهیر شاه را به جمهوری تبدیل نمود. در طی سال های آخر دهه ۶۰، با انفجار تظاهرات دانشجویی پادشاه دانشگاه را بست. طبقه کارگر اولین موج مبارزات خود را، اگرچه محدود، (در سال ۱۹۶۸) براه انداخت. بدنبال دو سال خشکسالی، قحطی شورشها روستایی را برانگیخت. ارتش وحشیانه دهقانان را سرکوب نمود. در صفوف ارتش، مخالفت با رژیم در میان افسران "ناسیونالیست"، که اغلب در آکادمی های شوروی تعلیم دیده بودند گسترش یافت. داوود حمایتی را که برای سازماندهی کودتای ۱۷ جولای ۱۹۷۳ احتیاج داشت، از میان این افسران، بخشهایی از روشنفکران و همچنین بورژوازی کابل پیدا کرد. جناحی از حزب دمکراتیک خلق افغانستان (د.خ. ۱) که در سال ۱۹۶۵ تشکیل شده بود با رژیم جدید همکاری نمود، یعنی جناح پرچم که توسط ببرک کارمل رهبری میشد.

برنامه نوسازی داوود - اصلاحات ارضی، اقدامات علیه فساد اداری و بازگرداندن حقوق دمکراتیک به مرحله عمل وارد نشد. در کشوری که ۹۰ درصد جمعیتش بیسواد بودند، از هر هشت مدرسه تنها یکی دخترانه بود. در کشور که در مقابل ۲۵۰۰ مدرسه پسرانه فقط ۳۵۰ مدرسه دخترانه

رهبری ح . د . خ . ۱۰۰ بمنظور مصون نگاه داشتن خود در برابر ضربات جدید ، با همکاری افسران عضو ح . د . خ . ۱۰ و افسران " ناسیونالیست " کودتا علیه رژیم پوسیده را سازمان داد . " انقلاب ده ساعته " در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ بوقوع پیوست . اما سرنگونی داوود بیش از آنکه به انقلاب شیبه باشد کودتایی بود که توسط بخشی از افسران وابسته به ح . د . خ . ۱۰ صورت گرفت .

بوروکراسی شوروی مسلما این تغییر سریع را طرح ریزی نکرده بود . اما کودتای ۲۷ آوریل به گرایش بسط امپریالیزم توسط داوود شروع شده بود پایان داد و روابط نزدیک کرملین با افغانستان را همانگونه که در توافق نامه دسامبر ۱۹۷۸ منعکس گردیده ، تضمین نمود . (در مقایسه با توافقنامه ۱۹۷۷) .

جنبش توده ای در طی روزهای قبل از کودتا آشکار بود ، اما کارگران و دهقانان با چشم انداز مبارزه جهت سرنگونی رژیم خاندان سلطنتی بسیج و سازماندهی نکردید ، بودند . این همانقدر انعکاس ماهیت پایه های اجتماعی ح . د . خ . ۱۰ بود که بیانگر جهت گیری سیاسی آن . از سال ۱۹۶۵ و مخصوصا از اوائل دهه ۷۰ ح . د . خ . ۱۰ اکثرا در مناطق شهری و بیشتر در کابل رشد یافت . ح . د . خ . ۱۰ در میان دانشجویان ، " طبقه متوسط " جدید ، معلمین (بخصوص در دبستانها) و ۸۰۰۰ افسر ارتشی پشتو نفوذ داشت . پایگاهش در طبقه کارگر شهری هنوز نسبتا محدود بود . در میان توده های دهقانسی نفوذش ناچیز بود .

ح . د . خ . ۱۰ از زمان تشکیلش به جهتگیری سیاسی که بر ایجاد " حکومت دمکراتیک ملی " و ایجاد جبهه متحد دهقانان ، کارگران ، روشنفکران مترقی ، سرمایه داران ملی ، و خریده مالکین شهری و روستایی تکیه داشت ، شکل داد . به این ترتیب يك " انقلاب ملی و دمکراتیک " بعنصوان مرحله ای در راه سوسیالیسم را خواستار بود .

انشعاب سال ۱۹۶۷ بین جناح پرچم و جناح خلق که توسط نور محمد تره کی و حفیظ الله امین رهبری شد ناشی از اختلافات سیاسی بر سر ویژگیهای جبهه ای که حزب می خواست تشکیل دهد و نقشی را که کارگران در آن می بایست ایفا نمایند ، بود . این اختلافات منجر به شرکت جناح پرچم در رژیم و سر باز زدن جناح خلق از آن ، گردید . اما علاوه بر آن عوامل شخصی و مومی مبارزات جناحی را تشدید نمود . پس از وحدت دو باره در سال ۱۹۷۷ اعضای ح . د . خ . ۱۰ از چند هزار نفر تجاوز نمی کرد .

مداولین اقدام رژیم جدید جمهوری دمکراتیک افغانستان تصویب تشکیل شورای ۳۵ نفری انقلاب با قدرت کامل حکومتی بود . مصوبه دوم ، کابینه بیست نفری وزرا ، مرکب از تعداد زیادی از رهبران ح - د - خ - ا و تعداد متناسبی از نمایندگان نظامی را منصوب نمود . کسانی که اصلا پشتو بودند

اکثریت پست ها را اشغال نمودند .

در طی ماههای اول ، شورای انقلاب يك سوزی اصلاحات ، بانضمام تعویض پرچم سنتی با پرچم سرخ ، را تصویب نمود .

در اواسط ژوئیه ۱۹۷۸ ، مصوبه شماره ۶ محور نزول - خواری و لغو نسبی وامهای رهنی و " رعیتی " ناشی از آن دو را هدف خود قرار داد . دهقانان بدون زمین را از پرداخت کلیه دیون خویش معاف شدند . خرده مالکین با پرداخت بخش کوچکی از وامهای گرفته شده پس از سال ۱۹۷۴ ، می توانستند زمین هایی را که در نتیجه عدم پرداخت دیون خویش از دست داده بودند پس بگیرند . و اکتبر همان سال ، مصوبه شمار ۷ هدفش دادن حقوق مساوی به زنان بود (عدم تبعیض در امور آموزشی ، از میان بردن ازدواج اجباری ، تقلیل سریع " شیربها " و جهیزیه) .

در ۲۸ نوامبر ، مصوبه شماره ۸ در مورد اصلاحات ارضی اعلام شده بود این مصوبه برای مالکیت زمین در هر خانواده حدی قایل شد . این حد برای زمین های آبی بسیار کمتر بود (۶ هکتار) تا زمینهای دیم . این ضربه مهمی بر زمینداران بزرگ وارد آورد . زمینهای بیش از حد تعیین شده میبایستی بین کشاورزان مستاجر ، دهقانان بدون زمین و عشایر در حال سکنا تقسیم می شد .

تقسیم اراضی بر چند صد هزار خانوار تاثیر کذارد (حدود ۵۰۰۰۰۰ خانواری زمین وجود داشت) . اجاره و یا فروش زمین های تقسیم شده ممنوع اعلام شد . در سال ۱۹۷۶ زمینداران ثروتمند از اصلاحات محدود رژیم داوود با خرید زمین و افزایش املاکشان سود جستند . این اصلاح بعنوان تقسیمات ارضی مرحله اجرا درآمد . اما مصوبه تشکیل شرکت های تعاونی را نیز تشویق می نمود .

بخش های صنعتی و معدنی - که تحت رژیم سابق توسط دولت که اکثریت سهام را در دست داشت کنترل میشد در برنامه ریزی توسعه ، اقتصادی قرار گرفت . تجارت خارجی در کنترل دولت قرار گرفت .

مبارزه علیه بیوادی برای بهار ۱۹۷۹ برنامه ریزی شده بود . مسئولین امور در رژیم جدید برنامه سواد آموزی ۲ / ۵ میلیون کودک و ۵ / ۵ میلیون بزرگ سال را برای يك برنامه ۵ ساله طرح ریزی نمودند . این در سبب نمودن نفوذ مالاها بطور قابل ملاحظه ای موثر بود . اصلاحات محدودی ب نفع اقلیت های فرهنگی و قومی ارائه شد . شورای انقلاب محدود نمودن نقش غیر مذهبی مالاها را هدف خود قرار داده بود .

اتحادیه های کارگری تاسیس شدند تا سال ۱۹۷۹ آنها شامل ۱۰۰۰۰۰۰ کارگر و ۶۰۰۰۰۰ کارمند خدما بودند . اما اعضای این اتحادیه ها به بهانه آنکه " انقلاب سیاسی به پایان رسیده " و از آنجائیکه " کارگران وسائل مهم تولید را کنترل می کنند ، آنها نیازی به اعتصاب ندارند " حق اعتصاب نداشتند . جنبش اتحادیه ای با این ترتیب بیشتر نتیجه سازماندهی از طرف بالا بود تا يك خیزش واقعی در جنبش

شد. تاثیرات جنگ داخلی و مشکلاتی که اجرای برنامه های اصلاحی با آن روبرو بود. وضع را بدتر نمود. این برخوردها با اختلافات میان جناحهای پرچم و خلق منطبق شدند. اما آنها همچنین در میان جناح خلق نیز گسترش یافتند. دربرخورد ها شیوه های مخصوص بورکراسی برای حل اختلافات داخلی با شیوه های سنتی برخورد میان قبایل مختلف ترکیب شدند.

در ژوئیه ۱۹۷۸، رهبران اصلی جناح پرچم بکنار گذاشته شده و به مقامهای سفارت در خارج تبعید شدند. نمایندگان اصلی پرچم در نوامبر ۱۹۷۸ پس از آنکه مجبور به انتقاد علنی از خود شدند، از حزب اخراج گردیدند.

در اوت ۱۹۷۸، افسران ارتشی "ناسیونالیست" اخراج شدند. این، حتی شامل عبدالقادر نیز بود. او نقش مهمی را در ندادن کودتا اجرا نمود و پس از آن به وزارت دفاع منصوب شد. تعداد زیادی از افسران با پرچم رابطه داشتند.

حافظی الله امین رهبر جناح خلق که پیش از این مسول سازماندهی افسران بوده موعبت خود را تحکیم نمود. در مارچ ۱۹۷۹ او تعداد زیادی از مقامات مهم را اشغال نموده بود.

این برخورد ها با سرنگونی برخی در سپتامبر ۱۹۷۹ به اوج خود رسید. حانشین او امین تا آن زمان ریاست شورای انقلاب مقامات مهم دولتی و دبیر اول ج. د. خ. را بدست گرفته بود. این تحول برخلاف احساسات کرملین انجام گرفت. اما با این وجود ظکراف تبریک سنتی فرستاده شد. این تصفیه ها و رفایته ها تا درگیری ترین زمان رژیم جدید گسترش یافت. بحران را در پایه های ارتش تشدید کرد. دستگاه اداری را که با تغییرات سریع متزلزل شده بنود ضعیفتر نمود و از آنجا که هر یک از مراحل بحران رهبری را به تقویت شیوه های بورکراتیک و آمرانه سوق می دادند، حیلالت ضد انقلاب را تسهیل کردند. آنها به سوء استفاده های ضد انقلاب از مسئله ملیت ها (حتی در ارتش) کمک نمودند. تعداد زیادی از سرایان از قوم هزاره بودند.

در جامعه ای مانند افغانستان، دست زدن با اصلاحات ترقی خواهانه توسط ج. د. خ. مقاومت مسلحانه نیروهای محافظه کار را اجتناب ناپذیر می نمود. نیروهای محافظه کاری که از قبیل استثمار و رنج نوده های زحمتکش زندگی می نمودند و در گذشته بر سرنوشته محروم ترین مردم جهان حاکمیت بلا منازعه داشتند.

علیرغم ماهیت خرد هورزویی رهبری ج. د. خ. ا. خواست آن برای پیشبرد "انقلاب ملی و دمکراتیک" شیوه های آن جهت اجرای برنامه اصلاحات وجود دو جبهه متخاصم جنگ داخلی که از بهار ۱۹۷۹ گسترش یافته است، بیانگر متخاصم شدید طبقات ستم دیده و استثمار شده با طبقات حاکم می باشد.

ائتلافی از نیروهای ارتجاعی علیه رژیم جدید بلند شد.

توده ها تحت شرایط عقب افتاده موجود در افغانستان، چنین اصلاحاتی - گذشته از محدودیت های ذاتی شان - تنها می توانست توسط بسیج و متشکل نمودن توده ها به مرحله اجرا در آمده و تحکیم گردد.

رهبری در افغانستان به ابداع و سازماندهی بسیج توده ای علاقهای نداشت. اولویتی هم برای ایجاد تشکیلات دهقانی، که خود به تنهایی قادر به پیشبرد اصلاحات ارضی و تلاشی روابط اجتماعی روستایی که قرنها از عمرش می گذرد بود، قابل نشد. چنین تکالیف مهمی توسط تصویب نامه های دولتی قابل حصول نمی باشند.

رهبران ج. د. خ. - از آن بیم داشتند که بنا نبودی روابط سنتی اجتماعی این جریان می تواند از کنترل آنها خارج شود. استراتژی آنان در مورد "انقلاب ملی و دمکراتیک" و جهت گیری سیاسی آنان که از مکتب استالینیستی کپی شده بود اتخاذ سیاست های: ارائه اصلاحات تحت کنترل دستگاه دولتی و ارتش و با کمک سرکوب را، تحمیل نمود.

بنظور مقابله با قدرت تحریک ساختارهای کهن اجتماعی و کاهش تسلط متنفذین این کاملاً ضروری است که ارجحیت به سازمان دهی توده های دهقانی داده شود. تا آنکه آنها بتوانند مستقیماً در اصلاحات ارضی شرکت نموده و در مقابل کلیه اشکال زور و فشار و اخاذی از جانب زمینداران بزرگ و متحدینشان مقاومت نمایند.

از اینها گذر شده. اقدامات جهت تقسیم اراضی و محو نزول خواری نمی تواند کاملاً موثر واقع شود. مگر آنکه به توده های روستایی امکان دست یابی به سیستم اعتباری (توسط بانک دولتی) و شبکه توزیع بذر، کود شیمیایی، وسائیل کشاورزی و وسائیل آبیاری داده شود. اصلاحات ارضی نیمه کاره نمی تواند از عکس العمل وحشیانه از جانب قشرهای ممتاز برحذر باشد. حتی نمی تواند توده های دهقانی را که مجبورند برای بذر، وام و امثال آن به استثمارگران سابقشان چشم داشته باشند، بظرفداری از خود بکشاند.

جهت گیری و شیوه های ج. د. خ. - تنها بر مشکلات عینی که اجرای اصلاحات مصوبه شورای انقلاب با آن روبرو بود افزود. آن مشکلات عینی شامل محدود بودن تعداد کادر های با تجربه در مناطق روستایی، محدودیت زمین بخصوص در استانهای شرقی، خرابکاری های روز افزون زمینداران بزرگ، ترس مداوم دهقانان از آنکه تغییر رژیم در کابل منجر به موج سرکوب توسط مالکین شود و غیره بود.

نبودن طبقه کارگری که بانداره کانی سازمان یافته و قدرتمند باشد - باستانی مبارزه و توانایی جذب توده های دهقانی بسوی خود - به رشد منطق انقلاب مداوم کمک می نمود. این واقعیت تنها می توانست تاثیر منفی سیاست های ج. د. خ. را تشدید نماید.

بالاخره، ماهها پس از کسب قدرت، رهبری ج. د. خ. با برخورد های خشونت آمیز جناحی متزلزل

سیاست همزیستی مسالمت آمیز اهمیت بسیاری قائل می‌شوند .
 حفظ کنترل بر جریانهای سیاسی و استراتژیک منطقه
 و بهمین منظور روابط نزدیک با رژیمهای موجود در افغانستان
 برای بوروکراتهای شوروی بیش از منافع توده های افغانستان
 مطرح می باشد . همکاری آنها با رژیمهای ارتجاعی پیش
 از داوود ، و با خود داوود ، بیانگر همین مساله است .
 کرملین جهت سرنگونی رژیم داوود که به ح . د . خ . ۱۰ و
 کارگران ضربه می‌زد ، خواستار هیچ گونه بسیجی نبود .
 گسترش بسیجهای ضد امپریالیستی و مانورهای واشنگتن
 در منطقه توازن کلی را بر هم می‌زد . این مساله بوروکراسی
 را مجبور به اقدام جهت بازگرداندن نفوذ خود در منطقه
 نمود .

بوروکراسی شوروی نیروهای خود را به افغانستان
 جهت حمایت از بسیج توده ای ، سازمانهای مستقل توده‌های
 و تضمین جریان انقلابی نفرستاد . از آوریل ۱۹۷۸ ، آنها
 بر راه حلهای " میانه " پافشاری می‌کردند و برای همکاری
 با "بخش ملی" تاکید می‌نمودند . در ژوئن ۱۹۷۹ پیشنهاد
 گند نمودن اجرای اصلاحات ارضی را مطرح کردند .
 با این وجود ، سیاستهای ح . د . خ . ۱۰ کرملین
 را به نحوی اجتناب ناپذیر بسمت دخالت مستقیم سوق داد .
 نیروهای کرملین برای حمایت از رژیمی دخالت کردند که در
 زمانی که می‌بایست با ائتلاف نیروهای مرتجع می‌بایست
 یالیسم کمک می‌گرفت مقابله نماید ، توسط اختلافات داخلی
 تضعیف شده بود ، تا آن رژیم بتواند اصلاحات خود را از بالا
 تحمیل نماید . تنها شیوه‌ای که رهبری شوروی جهت مقابله
 با مسائل اجتماعی و سیاسی می‌شناسد ، استفاده از روشهای
 نظامی ، گسترش کنترل پلیسی و نابود کردن جناحهای
 ضعیفتر می باشد . این جهت‌گیری که موافق عمل سازمان
 یافته توده ها نبود ، هیچ راه حلی برای بحرانهای
 رژیم ارائه نداد . این جهت‌گیری اتاناکا راه را برای
 سیاستهای امین باز نمود . سیاستهایی که مسکو نسبت به آن
 تنها می‌توانست انتقادهای تاکتیکی داشته باشد .

مسکو که با خطر سقوط جمهوری دمکراتیک افغانستان و
 امکان پیروزی نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیسم مواجه
 شده بود ، تصمیم به درگیری بیشتر گرفت . او آماده نبود که
 استقرار رژیمی متکی بر امپریالیسم را در کنار مرزهای خود
 بویژه در کشوری که سنتاً در تحت نفوذ آن قرار داشت همراه
 با نتایج ناشی از چنین اتفاقی بپذیرد . بخصوص در زمانی
 که تشنجات در منطقه رشد می‌نمودند . مسکو چشم انداز
 شرایط پیچیده جنگ داخلی طولانی‌گسترش یافته را در نظر
 نداشت . او از برقراری "جمهوری اسلامی" دیگری و تاثیر آن
 بر آن بخش از جمعیت شوروی که از نظر فرهنگی و قومی با
 مردم افغانستان و ایران تشابه داشتند هراس داشت .

پس از تدارک تصفیه امین و جایگزینی او توسط بیزک
 کارمل ، از آغاز ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ اتحاد شوروی حضور
 نظامی خود را از نظر کیفی گسترش داد .

نیروهایی که از زمینداران بزرگ روسای قبایل ، قاچاقچیان ،
 سلسله مراتب مذهبی و سرمایه‌داران تجاری و صنعتی
 تشکیل شده بودند . وابستگی های روابط سنتی قبیله‌ای ،
 عشیره‌ای و شبه فئودالی بین دهقانان و صاحبان قدرت این
 امکان را برای آنها ایجاد نمود که برای خود پایگاهی بدست
 آورند . از اسلام بعنوان سیما ایدئولوژیک جهت وحدت
 اقشار مختلف استفاده شد . پراکندگی گروه‌های محافظه‌کاری
 که علیه رژیم می‌جنگند در حقیقت انعکاسی است از تشکل آنها
 بدور روسای قبایل در مناطق پراکنده .

در میان گروههای ارتجاعی که در میان پشتوها پایگاهی
 بدست آورده‌اند روسای قبایلی یافت می‌شوند که به تجارت
 سود آور هروئین و دیگر مواد مخدر و میان مرز پاکستان و
 افغانستان آلوده می‌باشند (و کوششهای رژیم جهت کنترل
 تجارت خارجی برای آنها زنگ خطر را بصدا در آورده است) .
 همچنین زمین‌داران بزرگی یافت می‌شوند که بارآورترین
 زمین‌ها و بهترین چراگاهها را تصاحب کرده‌اند . همینطور
 افراد خاندان سلطنتی و بخشی از مدیران و ارتشیان سابق .
 دیگر گروهها ، مانند آنهايي که در میان نورستانیها و
 هزاره‌ها فعالیت دارند ، مقاومت علیه برنامه‌های اصلاحی را
 با مخالفت قومی و فرهنگی علیه رژیمی که بنظر می‌رسد پشتوها
 در آن سلطه دارند ، ترکیب نموده‌اند .

طبقات دارا ضد انقلاب را با مخالفت علیه اقداماتی که
 منافع آنها را در خطر می‌انداخت متشکل نموده‌اند . بزودی
 آنها پشتیبانی پاکستان ، عربستان سعودی و مصر که دولت
 هایشان از جانب امپریالیسم عمل می‌نمودند ، بدست آوردند .
 جناحی از سلسله مراتب شیعه در ایران حمایت خود را از
 "مقاومت اسلامی" اعلام نمود .

از آوریل ۱۹۷۸ ، افغانستان از جانب امپریالیسم
 آمریکا تهدید می‌شد . مسلماً برای واشنگتن تحکیم نفوذ شوروی
 در افغانستان مطرح بود . اهمیت از آن امپریالیسم آمریکا
 از تاثیر اجتماعی - سیاسی پیشروی انقلاب افغانستان در
 منطقه و اهمیت داشت . این شامل تجدید حیات جنبش بلوچ
 که چارچوبهای دولت پاکستان را در خطر می‌انداخت و در
 ایران تاثیر داشت ، می‌باشد .

سرنگونی شاه در ایران در ژانویه ۱۹۷۹ توسط قیام
 توده‌ای ، آمریکا را بیشتر متوجه خطر نمود . در فوریه ۱۹۷۹
 واشنگتن کلیه کمک‌هایش را به افغانستان قطع نمود . پس از
 آن امپریالیسم آمریکا (با کمک امپریالیستهای اروپایی) برای
 تحکیم مواضع خود در منطقه به حرکت درآمد . این شامل
 پاکستان هم می‌شد . کمک‌های مستقیم و غیر مستقیم آن به
 نیروهای محافظه کار در افغانستان بخشی از این عملیات
 مرزی بود . از جهت دیگر این کمک‌ها ماهیت طبقاتی جنگ
 داخلی افغانستان را تشدید نمود .

— برای بوروکراسی شوروی بیش از هر چیز حفظ
 قدرت و منافع خود مطرح می‌باشد . بنابراین آنها برای دفاع
 نظامی از مرزهای خود و همچنین ثبات منطقه در چارچوب

از اعتباری نسبی برخوردارند. در این رژیم بزرگ کارمندان و اسلام وطن جور، افسری که وزرای دفاع و داخلی حکومت ترکی را بزدان انداخت، در کنار یکدیگر قرار دارند.

آیا این تغییرات عجولانه به رهبری امکان خواهد داد که آنقدر پشتیبانی توده‌های بدست آورد که هم ارتش را برای مبارزه با ارتجاع تغییر سازمان دهد و هم اصلاحاتی مترقی را آغاز کند؟ رژیم در تضادی بنیادی دست و پا میزند. از یک طرف چنین وانمود میکند که میخواهد با بخش‌هایی از جناح مخالف وارد بحث شود و حاضر است در زمینه اجتماعی تسهیلاتی برای آنها فراهم کند و اقدامات سرکوب‌گرانه خود را کاهش دهد. از طرف دیگر خودش را به پشتیبانی ارتش شوروی متکی کرده است. آن پشتیبانی مطمئناً برقراری مجدد کنترل بر نواحی وسیعی را برای حکومت آسان تر خواهد ساخت. ولی در عین حال میتواند وحدت بیشتری در میان نیروهای ارتجاعی بوجود آورد. مخصوصاً که این نیروها در پی بهره برداری از سنن قدیمی مبارزه مردم افغانستان برای استقلال هستند.

تهدیدات امپریالیسم اخیرا بر روی دو جبهه متمرکز شده است. یکی تبلیغات گسترده علیه حضور نیروهای شوروی در کوبا، که با استفاده از آن واشنگتن نیروهای خود را در ریاست کارائیب مستقر نمود است. این زنگ خطر مستقیمی علیه انقلاب نیکاراگوئه می باشد. دیگر تهدید تبلیغاتی علیه انقلاب گسترش یافته ایران از زمان "گروگان گیری" در سفارت آمریکا این با فشارهای اقتصادی و تهدیدات نظامی همراه بود.

تغییر افکار عمومی آمریکا و ایجاد آنچنان فضایی که بتواند عکس العمل نظامی برای حفظ مواضع فعلی را آسانتر نماید اولین هدف امپریالیسم می باشد. با اینکار قصد آنها دارد که جلوی پیشرفت پای انقلاب را بندد و حتی امتیازاتی در مقابل آنچه که بوروکراسی شوروی بدست آورده، کسب نماید.

علاوه بر آن دولتهای امپریالیستی سعی می نمایند تا با استفاده از تبلیغات گسترده علیه "خطر نظامی" شوروی و قصد (نسبت داده شده) کرملین برای رسیدن به آبهای گرم، کارگران را نسبت به ضرورت تسلیح بیشتر قانع نمایند. هدفی که از مدتی قبل بدنیال آن بودند. در زمانی که آنها به تهاجم وسیعی علیه سطح زندگی دست زده اند، گسترش تسلیحات و در نتیجه افزایش بودجه نظامی، به کمک انحصارات امپریالیستی خواهد آمد.

دولت کارتر مشتاقانه حضور نظامی خود را در صحنه بین المللی از اروپا تا خاور دور تجدید سازمان می دهد. دولت کارتر که با جریانهای ایران و اکنون افغانستان روبرو شده است، بر تقویت نیروی دریایی خود در اقیانوس هند، کسب پایگاههای جدید هوایی و دریایی در منطقه و تحکیم دولتهای دست نشانده (که مهمترین آنها عبارتند از اسرائیل، مصر، مراکش، عربستان سعودی، عمان، پاکستان و ترکیه) تاکید خاصی می ورزد. او قصد دارد تا

۲- تصمیم بوروکراسی شوروی در مورد دخالت در افغانستان (که تنها بخشی از سیاستهای گسترده ترش بود) به همان شیوه‌ای که نسبت به سایر مسائل تصمیم گرفته می شود اتخاذ شد. یعنی بدون آنکه احساسات ملی یا دمکراتیک طبقات ستم کشیده و مردم و یا این مساله که آیا طبقه کارگرد رسطح جهانی آنها درک خواهد نمود یا نه در نظر گرفته شود.

در مورد افغانستان این کاست محافظه کار به تصادم با ائتلاف ارتجاعی اجتماعی تحت حمایت امپریالیسم سوق داده شد اما نتوانست با انجام اینکار به توده‌های زحمتکش در سطح جهان این مساله را توضیح دهد که آنها برای پیشبرد مبارزه علیه زمینداران بزرگ، سرمایه داران و امپریالیستها به سازمان های مستقل خود نیاز دارند.

افزون بر این سیاست بوروکراسی شوروی، که پایمال کردن حقوق اقلیت های ملی - و بطور کلی حقوق دمکراتیک است، بدین معناست که مسکونی تواند نمونه‌ای باشد که توده های ستمدیده گرد آن گرد آیند. و بیاری هم نفوذ "خان ها" و ملاها بر دهقانان فقیر را از میان ببرند.

بوروکراسی بار دیگر ناچار شد برای توجیه اعمال خود به دروغهای بیشمارانه متوسل شود. حال میباید ادعا کند که امین - که قبلا مورد پشتیبانی بوروکراسی بود، چه زمانیکه نقش مهمی در حکومت تروکی داشت چه موقعیکه خودش حکومت میکرد - آلت دست سیا بوده است. باید تظاهر کند که بنا به دعوت حکومتی که شخص اول آنها فوراً برکنار کرد و بجای او کسی را گذاشت که دوستان عزیز قدیمی اش تبعید کرده بودند، وارد افغانستان شده است.

دخالت بوروکراسی شوروی مستقل از هدفهای مشخص آن بهر حال، آنها در مقامی قرار می دهد که میبایست علیه یک ائتلاف ارتجاعی اجتماعی مبارزه نماید. ائتلافی ارتجاعی که کوچکترین علاقه‌ای به جنبش رهائی بخش ملی نداشته و تنها برای بازگرداندن امتیازات خود و به عقب راندن دست آورد های توده ها مبارزه می نماید.

علیرغم مخالفت سیاسی ما به جهت گیری کلی بوروکراسی نمی بایست از در این حقیقت مشخص و مهم که امروزه بوروکراسی به شیوه های خودش - با ضد انقلاب می جنگد غافل بمانیم. او در افغانستان به ارتجاع و امپریالیسم ضربه نظامی وارد می آورد.

با توجه به موقعیت افغانستان در کنار مرزهای شوروی و مداخله شوروی در جنگ داخلی، مبارزه طبقاتی که در آن کشور جریان دارد بلافاصله ابعادی بین المللی به خود می گیرد و در بر خورد های جاری میان دو کشور منعکس می شود. امپریالیسم به بهانه دفاع از "حاکمیت ملی" به دفاع از زمینداران بزرگ و طبقات صاحب امتیاز برخوایسته است. امپریالیسم جهت در هم شکستن خیزش جنبش رهائی بخش کارگران و دهقانان و همچنین برای تغییر مواضع استراتژیک بضرر اتحاد شوروی عمل می کند.

رهبری جدید، که توسط شوروی منصوب شده، از عناصر هر دو جناح پرچم و خلق تشکیل می شود. در میان توده ها

کارگران می بایست تحکیم کردند ، گامهای رادیکال اجتماعی و دموکراتیک برداشته شود و توده های افغان برای دفاع از آنها سازمان یافته و مسلح شوند .

ج - جریان انقلاب مداوم در افغانستان توسط سازماندهی بسیج و عقل مستقل توده ای به پیش می رود . تا آنکه برای بوروکراسی نمی تواند جایگزین آن شود . برای کسب پیروزی دراز مدت علیه ارتجاع و ایجاد زمینه خروج ارتش شوروی جنبش توده ها کاملاً ضروری است .

در حال حاضر هیچ نشانه ای از آنکه مداخله ارتش سرخ "آنجنان بسیج کارگری را بر علیه زمینداران بزرگ و سرمایه داران تشویق کرده باشد ، وجود ندارد . شوروی ح - د - خ - ا بر حسب مسائل مربوط به امور داخلی افغانستان یا شرایط جهانی ممکن است دست به سازش بزنند . تنها عمل و سازمانهای مستقل توده های زحمتکش می تواند مانع اجرای اینگونه مانورها بشود . چنین سازشهایی اجرا یا تحکیم اقدامات مترقی را در برمی گیرد . همچنین منجر به نفی چشم انداز گسترش این اقدامات جهت دستیابی به حکومت کارگران و دهقانان خواهد شد .

در این محتوی اگر میان کارگران و دهقانانی که جهت دفاع از منافع طبقاتی خود بسیج شده اند و ارتش سرخ برخوردی صورت بگیرد ، ما طرف کارگران و دهقانان را خواهیم گرفت . به ارتش شوروی نیز توضیح خواهیم داد که آنها هم می بایست از مبارزه کارگران و دهقانان حمایت نمایند .

در دراز مدت امکان دیگری نیز وجود دارد که ارزیابی نمی توان آنرا نفی نمود : در شرایطی که نیروهای شبهه - فئودالی و سرمایه داری بشدت تضعیف شده اند اگر حضور نیروهای شوروی نیز ادامه یابد ، این واقعیت که بوروکراسی شوروی در دولت کارگری که پس از انقلاب اکتبر مستقر شده است ریشه دارد ، ممکن است منجر به تغییر ساختاری روابط مالکیت در افغانستان شود .

حتی اگر چنین اتفاقی صورت بگیرد ، مواضع ضد امپریالیستی ما که بر دفاع از روابط جدید مالکیت متمرکز خواهد شد ، شامل هیچگونه حمایتی از جهت گیری سیاسی کرملمین در افغانستان نیست . ما با الحاق اراضی جدید توسط کرملمین ، که برای آن هیچگونه رسالت تاریخی قائل نیستیم ، مخالفت خواهیم نمود .

ما برای حق دولت کارگری افغانستان که آزادانه نوع روابط خود را با دیگر دولتهای کارگری در منطقه انتخاب نماید مبارزه خواهیم کرد .

د - در مبارزه میان ائتلاف ارتجاعی و امپریالیسم از یکسو و دولت ح - د - خ - ا و ارتش شوروی از سوی دیگر ، بیان خواست حاکمیت ملی افغانستان به عنوان حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان چیزی جز نقابی دموکراتیک جهت پیشبرد اهداف ارتجاع و امپریالیسم نخواهد بود . خروج نیروهای شوروی ، آزادی تصمیم گیری ملیتهای افغان را در تعیین سرنوشتشان ، بهیچ وجه تضمین نخواهد کرد . این کار صرفاً راه را جهت استقرار رژیم ارتجاعی و وابسته به امپریا -

از تشکیل ائتلاف دولتهای محافظه کار در کنفرانس اسلامی که به واسطه مداخله شوروی در افغانستان تسریع شده بود ، حداکثر استفاده را ببرد . کارتر حتی قصد آنرا دارد که دو باره در ایران جای پای بیابد .

این تهاجم هنوز در مراحل ابتدائی خود می باشد و معلوم نیست که موفق شود . گسترش مبارزه طبقاتی می تواند موقعیت سادات ، ضیاء الحق و دیگران را به خطر اندازد . واشنگتن همچنین کوششهای خود را جهت هماهنگی نحوه رهبری سیاسی امپریالیسم و کسب مجدد نقش رهبری خود تشدید نمود . رهبری که بر اثر نزول نسبی اقتصاد آمریکا و شکستهای آن در هندوچین و ایران تضعیف شده بود .

دولتهای امپریالیستی هم چنین با ایجاد مزاحمت علیه اتحاد شوروی ، از قطع صدور غله و عدم فروش تکنولوژی جدید تا برداشتن گامهایی جهت تحریم المپیک مسکو به انتقام علیه وی دست زده اند . کلیه این اقدامات ، علیرغم موانعی که اختلاف منافع میان قدرتهای امپریالیستی بر سر آنها می گذارد ، اصولاً یک هدف را دنبال می نمایند . هدف آنها - وادار نمودن بوروکراسی شوروی در تغییر روش خود در افغانستان و قبول مصالحه ای جدید برای حفظ ثبات منطقه - می باشد .

بالاخره امپریالیسم آمریکا با استفاده از محکومیت گسترش طلبی شوروی توسط پکن ، از بوروکراسی چین که از استبداد در پاکستان حمایت می نماید ، امتیازات جدیدی کسب نمود است .

۱۹ - مارکسیستهای انقلابی از خواستهای ضد امپریالیستی کارگران و دهقانان افغانستان و اقدامات مترقی که بنفع آنها توسط ح - د - خ - ا انجام یافته حمایت می نمایند . در جنگ داخلی که در افغانستان جریان دارد - علیرغم انتقادهای آنها از سیاستهای رهبری ح - د - خ - ا و کرملمین - آنها در جبهه توده های زحمتکش قرار دارند و برای پیروزی آنها بر نیروهای ارتجاعی و حامیان امپریالیستشان مبارزه می کنند .

ب - انقلابیون از منافع مبارزه جهانی طبقاتی و سازمانهای مستقل کارگران و دهقانان حرکت می نمایند . نقطه شروع آنها با جهت گیری کلی بوروکراسی کرملمین متفاوت است . قبول نمی نمایند . آنها کمترین حمایت سیاسی از این مداخله ، که از سیاستهای کلی قشر بوروکراتیک ناشی شده ، نمی کنند . با وجود آنکه این مداخله به نیروهای ارتجاعی ضربه وارد می آورد ولی بهیچ وجه قصد افزایش امکانات عمل مستقل توده های را ندارد .

مارکسیستهای انقلابی هر گونه مواضع بی طرفانه نسبت به این جنگ را رد می نمایند . تا آنجا که ارتش شوروی مشخصاً در برابر دشمنان کارگران و دهقانان ایستاده است ، آنها پیروزی آنرا ترجیح می دهند . برای کسب پیروزی دستاوردهای

شوروی وح - د - خ - ۱ دفاع می‌کنند و آنرا برتر از منافع کارگران و دهقانان افغانستان و پرولتاریای جهانی قرار می‌دهند محکوم می‌نمائیم . مواضع آنها منطقی از سیاستهای بوروکراتیک آنها در تقسیم صفوف کارگران و همکاری آنها با بورژوازی کشور خود شان ناشی می‌شود .

۹ - وظایف عمده مارکسیستهای انقلابی عبارتند از :

• مخالفت با تحریمهای امپریالیستی مانند معلق نمودن صدور غله به اتحاد شوروی یا قطع کمکهای غذایی به افغانستان توسط بازار مشترک اروپا . قطع کمک غذایی به افغانستان علاوه واقعی رهبران بورژوازی را نسبت به سرنوشت مردم افغانستان روشن می‌نماید .

• محکوم نمودن کوششهای فراوانی که جهت اخاذی دیپلماتیک می‌شود .

• فراخوان بسیج علیه کوششهای نظامی واشنگتن ، دولتهای اروپایی و دولتهای ژاپن و استرالیا .

• اعلام خوانست خروج تمام نیروهای امپریالیستی در منطقه و تخلیه پایگاههای آنها .

• محکوم نمودن تبلیغات مزورانه‌ای که جهت پنهان نمودن اهداف سیاسی و نظامی واشنگتن و حامیانش در خاورمیانه آسیای مرکزی ، آسیای جنوب شرقی ، آفریقای جنوبی و آمریکای مرکزی انجام می‌شود . تبلیغاتی که خطر يك جنگ جدید را در بر دارد .

• افشاء کمکهایی که امپریالیسم به ضد انقلابیون افغانستان و رژیم استبدادی پاکستان می‌نماید .

• مخالفت با تحریم المپیک مسکو که از طرف کارتر ، تاجر و دیگران خواسته شده است .

لیسم کمواضع واشنگتن را در منطقه تحکیم می‌نماید باز خواهد کرد . رژیم ارتجاعی که کارگران و دهقانان را سرکوب خواهد نمود .

راه واقعی تعیین سرنوشت تنها از مسیر سرنگونی زمینداران بزرگ و سرمایه داران و شکست امپریالیسم می‌گذرد .

به این جهت ما فکر می‌کنیم آن احزاب اروپایی کمونیست مانند حزب کمونیست ایتالیا و اسپانیا که با خواست خروج نیروها شوروی با دولتهای بورژوائی و سوسیال دموکرات هم صدا شده اند تنها به تبلیغات جهانی بورژوازی کمک می‌نمایند . با انجام این عمل آنها نشان داده اند که حفظ روابط دوستانه با سرمایه داری کشور خود شان برای آنها از منافع توده های افغان و تمام توده های استثمار شده و تحت ستم منطقه بیشتر اهمیت دارد .

۱۰ - انتخاب جبهه مبارزه با امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی به مفهوم صلح یا " اتحاد مقدس " با بوروکراسی شوروی (که جهت گیری ضد انقلابی آن سوسیالیزم را بی اعتبار ساخته ، مانعی اساسی در راه رشد جریان انقلاب جهانی قرار داده و بنابراین دفاع از پایه های مادی دولت کارگری شوراهای را تضعیف نموده) نیست .

مبارزه ما علیه کوششها و تهدیدات امپریالیسم همسراه است با فراخوان جنبش کارگری جهت بسیج علیه اختناق در شوروی و اروپای شرقی . ما از کارگران می‌خواهیم که در دفاع از آزادیهای مدنی ، حقوق ملیتها و حق سازماندهی کارگران مستقل از دستگاه دولتی در سطح صنفی و سیاسی مبارزه کنند . ما به مبارزه خود برای انقلاب سیاسی و سرنگونی بوروکراسی ادامه خواهیم داد . ما آن احزاب کمونیستی را که مانند حزب کمونیست فرانسه و پرتغال ، از روشهای بوروکراسی